نامه تاریخی استاد مطهری
به امام خمینی



بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

نامه تاریخی استاد مطهری(ره) به امام خمینی(ره) که در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی نوشته شده یکی از اسناد گرانبهای انقلاب اسلامی است که تاکنون قدر آن مجهول مانده است. این نامه وضع فرهنگی و سیاسی نهضت اسلامی را در سالهای آخر خود به خوبی تصویر می‌کند، وضعیت گروهها و برخی شخصیتهای اسلامی را از نظر خلوص یا انحراف ایدئولوژیک آشکار می‌سازد و خطر نفوذ اندیشه‌های بیگانه را ـ که در آن زمان بیشتر اندیشه‌های مارکسیستی بود ـ حتی در انقلابیون موجّه گوشزد می‌نماید. این نامه از یک سو حاکی از تیزبینی و دقت‌نظر و آینده‌نگری و در یک کلام عظمت شخصیت استاد مطهری است که چگونه در میان آن غوغای انقلابیون کج‌فکر هدف را گم نمی‌کند و به سد کردن نفوذ اندیشه‌های بیگانه و رخنه فرصت‌طلبان در نهضت اسلامی می‌پردازد، و از سوی دیگر حاکی از عظمت

شخصیت امام خمینی است که در آن غوغای گمراه کننده آنگاه که می‌خواهد اولین سنگ‌بنای نظام جمهوری اسلامی یعنی «شورای انقلاب اسلامی» را بنا نهد دست روی آن متفکر و مجاهد فرزانه می‌گذارد و تشکیل آن را به وی می‌سپارد برای آنکه از هرگونه انحراف فکری و عملی مصون بماند.

همچنین این نامه بیش از هر چیز دیگری مظلومیت آن شهید بزر و ریشه‌های شهادت او را نشان می‌دهد. بعد از ۲۲ سال از شهادت آن رادمرد ـ که شاید دنیا عقیم باشد که دوباره چون اویی بزاید ـ هنوز علل شهادت وی و اینکه چرا به فاصله اندکی از پیروزی انقلاب و به عنوان اولین هدف به سراغ او رفتند برای اکثر مردم ما روشن نیست. این نامه تا حد زیادی این ابهام را می‌زداید، و روشن می‌کند کسانی که وجود آن حکیم فرزانه و عالم ربانی را مانع نفوذ خود در انقلاب می‌دیدند چاره‌ای جز ترور وی نداشتند. اما بدگمان کردند و مکرشان به خودشان بازگشت. **و مکروا و مکرالله و الله خیر الماکرین.** آنها فکر آثار نافذ و گرانبهای او و فکر ابتکارات و حمایتهای امام خمینی را نکرده بودند. به خیال خود می‌خواستند نام واندیشه وی را از صفحه تاریخ محو کنند، اما خون او امضائی شد بر آثارش و گویی آثارش با رنگ خون نوشته شده است که برای همیشه در تاریخ بماند و هیچ گاه از لوح تاریخ محو نشود.

نکته مهم، شباهتی است که میان دوره حاضر و آن دوره از نظر وجود افکار التقاطی و گروههای ناخالص اسلامی از یک سو و فریاد برخی علمای ربانی از سوی دیگر دیده می‌شود. تز «قرائتهای مختلف از دین» که امروز مطرح شده است چیزی غیر از تز «اسلام

منهای روحانیت» که آن روز مطرح بود نیست. باید از تاریخ عبرت گرفت برای تشخیص حق از باطل و ایمان از نفاق.

نظر به اینکه چاپ این نامه تاریخی به طور جداگانه، از سوی ملت شریف ایران بارها درخواست شده بود، این اقدام بـه شکـل حاضر صورت گرفت. برای آنکه نمونه‌ای از نامه‌های امام خمینی به استاد مطهری نیز در منظر علاقه‌مندان قرار گیرد یکی از نامه‌های آن امام راحل به ایشان که مربوط به همان ایام است درج گـردیده است. همچنین پیامها و یکی از سخنان امام عزیز درباره استاد شهید را به عنوان حسن ختام در پایان این رساله قرار دادیم، همچنانکه آغاز آن را شرح مختصر زندگانی آن شهید فرزانه تشکیل می‌دهد. امید است مورد قبول ملت شریف ایران قرار گیرد. از خدای متعال توفیق خدمت مسألت می‌کنیم.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۰

برابر با ۸ صفر ۱۴۲۲

شرح مختصر زندگانی استاد مطهری

استاد شهید آیت‌الله مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ هجری شمسی مطابق با ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۳۸ هجری قمری در قریه فریمان ـ که اکنون تبدیل به بخش شده است ـ واقع در ۷۵ کیلومتری شهر مقدس مشهد در یک خانوادهٔ اصیل روحانی چشم به جهان گشود. پس از طیّ دوران طفولیّت به مکتبخانه رفت و به فراگیری دروس ابتدایی پرداخت. در سن دوازده‌سالگی به حوزه علمیه مشهد عزیمت نموده و به تحصیل مقدمات علوم اسلامی اشتغال می‌ورزد. در سال ۱۳۱۶ علیرغم مبارزه شدید رضاخان با روحانیّت و علیرغم مخالفت دوستان و نزدیکان، برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزهٔ علمیهٔ قم می‌شود در حالی که به تازگی مؤسس گرانقدر آن آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی دیده از جهان فرو بسته و ریاست حوزه را سه تن از مدرسان بزر آن، آیات عظام سید محمّد حجّت، سید صدرالدین صدر و سید محمّد تقی خوانساری به عهده گرفته‌اند.

در دورهٔ اقامت پانزده سالهٔ خود در قم از محضر مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (در فقه و اصول) و حضرت امام خمینی (به مدت دوازده سال در فلسفهٔ ملاصدرا و عرفان و

اخلاق و اصول) و مرحوم علامه سیّد محمدحسین طباطبایی (در فلسفه: الهیّات شفای بوعلی و دروس دیگر) بهره می‌گیرد. قبل از هجرت آیت‌الله العظمی بروجردی به قم نیز استاد شهید گاهی به بروجرد می‌رفته و از محضر ایشان استفاده می‌کرده است. آن شهید فرزانه مدتی نیز از محضر مرحوم آیت‌الله حاج میرزا علی آقا شیرازی در اخلاق و عرفان بهره‌های معنوی فراوان برده است. از اساتید دیگر استاد مطهری می‌توان از مرحوم آیت‌الله سیدمحمّد حجّت (در اصول) و مرحوم آیت‌الله سیدمحمد محقّق داماد (در فقه) نام برد. وی در مدت اقامت خود در قم علاوه بر تحصیل علم، در امور اجتماعی و سیاسی نیز مشارکت داشته و از جمله با فدائیان اسلام در ارتباط بوده است.

در سال ۱۳۳۱ در حالی که از مدرسین معروف و از امیدهای آیندهٔ حوزه به شمار می‌رود به تهران مهاجرت می‌کند. در تهران به تدریس در مدرسهٔ مروی و تألیف و سخنرانیهای تحقیقی می‌پردازد. در سال ۱۳۳۴ اولین جلسهٔ تفسیر انجمن اسلامی دانشجویان توسط استاد مطهری تشکیل می‌گردد. در همان سال، تدریس خود در دانشکدهٔ الهیّات و معارف اسلامی دانشگاه تهران را آغاز می‌کند. در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ که انجمن اسلامی پزشکان تشکیل می‌شود استاد مطهری از سخنرانان اصلی این انجمن است و در طول سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ سخنران منحصر به فرد این انجمن می‌باشد که بحثهای مهمی از ایشان به یادگار مانده است.

از سال ۱۳۴۱ که نهضت امام خمینی آغاز می‌شود استاد مطهری به طور فعال در کنار امام بوده است به طوری که می‌توان سازماندهی قیام پانزده خرداد در تهران و هماهنگی آن با رهبری امام را مرهون تلاشهای او و یارانش دانست. در ساعت ۱ بعد از نیمه‌شب روز چهارشنبه پانزده خرداد ۱۳۴۲ به دنبال یک سخنرانی مهیج علیه شخص شاه به وسیله پلیس دستگیر شده و به زندان موقت شهربانی منتقل می‌شود و به همراه تعدادی از روحانیون تهران زندانی می‌گردد. پس از ۴۳ روز به دنبال مهاجرت علمای شهرستانها به تهران و فشار مردم، به همراه سایر روحانیون از زندان آزاد می‌شود.

پس از تشکیل هیئتهای مؤتلفهٔ اسلامی، استاد مطهری از سوی امام خمینی همراه چند تن دیگر از شخصیتهای روحانی عهده‌دار رهبری این هیئتها می‌گردد. پس از ترور حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت توسط شهید محمد بخارایی کادر رهبری هیئتهای مؤتلفه شناسایی و دستگیر می‌شود ولی از آنجا که قاضی‌یی که پروندهٔ این گروه تحت نظر او بود مدتی در قم نزد استاد تحصیل کرده بود به ایشان پیغام می‌فرستد که حق استادی را بجا آوردم و بدین ترتیب استاد شهید از مهلکه جان سالم بدر می‌برد.

پس از تبعید امام خمینی به خارج از کشور مسؤولیت استاد مطهری و یارانش سنگیتر می‌شود. در این زمان وی به تألیف کتاب در موضوعات مورد نیاز جامعه و ایراد سخنرانی در دانشگاهها، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی مهندسین،

مسجد هدایت، مسجد جامع نارمک و غیره ادامه می‌دهد. به طور کلی استاد شهید که به یک نهضت اسلامی معتقد بود نه به هر نهضتی، برای اسلامی کردن محتوای نهضت تلاشهای ایدئولوژیک بسیاری نمود و با کجرویها و انحرافات مبارزهٔ سرسختانه کرد. در سال ۱۳۴۶ به کمک چند تن از دوستان اقدام به تأسیس حسینیهٔ ارشاد نمود به طوری که می‌توان او را بنیانگذار آن مؤسسه دانست. ولی پس از مدتی به علت تکروی و کارهای خودسرانه و بدون مشورت ناصر میناچی یکی از اعضای هیئت مدیره و ممانعت او از اجرای طرحهای استاد و از جمله ایجاد یک شورای روحانی که کارهای علمی و تبلیغی حسینیه زیر نظر آن شورا باشد سرانجام در سال ۱۳۴۹ علیرغم زحمات زیادی که برای آن مؤسسه کشیده بود و امید زیادی که به آیندهٔ آن بسته بود، در حالی که در آن چند سال خون دل زیادی خورده بود از عضویت هیئت مدیرهٔ آن مؤسسه استعفا داد و آن را ترک گفت.

در سال ۱۳۴۸ به سبب صدور اعلامیه‌ای با امضای ایشان و حضرت علّامه طباطبایی و آیت‌الله حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی مبنی بر جمع اعانه برای کمک به آوارگان فلسطینی و اعلام آن طیّ یک سخنرانی در حسینیه ارشاد، دستگیر شد و مدت کوتاهی در زندان تک سلولی بسر برد. از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱ برنامه‌های تبلیغی مسجد الجواد را زیر نظر داشت و غالباً خود سخنران اصلی بود تا اینکه آن مسجد و به دنبال آن حسینیهٔ ارشاد تعطیل گردید و بار دیگر استاد مطهری دستگیر و مدتی در

بازداشت قرار گرفت. پس از آن استاد شهید سخنرانیهای خود را در مسجد جاوید و مسجد ارک و غیره ایراد می‌کرد. بعد از مدتی مسجد جاوید نیز تعطیل گردید. در حدود سال ۱۳۵۴ ممنوع‌المنبر گردید و این ممنوعیت تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت.

از مهمترین خدمات استاد مطهری در طول حیات پربرکتش ارائه ایدئولوژی اصیل اسلامی از طریق درس و سخنرانی و تألیف کتاب است. این امر خصوصاً در سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ به خاطر افزایش تبلیغات گروههای چپ و پدید آمدن گروههای مسلمان چپ زده و ظهور پدیدهٔ التقاط به اوج خود رسیده بود. گذشته از حضرت امام، استاد مطهری اولین شخصیتی است که به خطر سران سازمان موسوم به «مجاهدین خلق ایران» پی می‌برد و دیگران را از همکاری با این سازمان باز می‌دارد و حتی تغییر ایدئولوژی آنها را پیش‌بینی می‌نماید. در این سالها استاد شهید به توصیهٔ امام خمینی مبنی بر تدریس در حوزهٔ علمیهٔ قم، هفته‌ای دو روز به قم عزیمت نموده و درسهای مهمی در آن حوزه القا می‌نماید، و همزمان در تهران نیز درسهایی در منزل و غیره تدریس می‌کند. در سال ۱۳۵۵ به دنبال یک درگیری با یک استاد کمونیست دانشکدهٔ الهیات! زودتر از موعد مقرر بازنشسته می‌شود. همچنین در این سالها استاد شهید با همکاری تنی چند از شخصیتهای روحانی، «جامعه روحانیت مبارز تهران» را بنیان می‌گذارد بدان امید که روحانیت شهرستانها نیز به تدریج چنین سازمانی پیدا کند.

گرچه ارتباط استاد مطهری با امام خمینی پس از تبعید ایشان از ایران به وسیلهٔ نامه و غیره استمرار داشته است ولی آن شهید عزیز در سال ۱۳۵۵ موفق گردید مسافرتی به نجف اشرف نموده و ضمن دیدار با امام خمینی دربارهٔ مسائل مهم نهضت و حوزه‌های علمیه با ایشان مشورت نماید. پس از شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی و آغاز دورهٔ جدید نهضت اسلامی، استاد مطهری به طور تمام وقت در خدمت نهضت قرار می‌گیرد و در تمام مراحل آن نقشی اساسی ایفا می‌نماید.

در دوران اقامت امام خمینی در پاریس، سفری به آن دیار نموده و در مورد مسائل مهم انقلاب با ایشان گفتگو می‌کند و در همین سفر امام خمینی ایشان را مسؤول تشکیل شورای انقلاب اسلامی می‌نماید. هنگام بازگشت امام خمینی به ایران استاد مطهری مسؤولیت کمیتهٔ استقبال از امام را شخصاً به عهده می‌گیرد و تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن همواره در کنار رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی و مشاوری دلسوز و مورد اعتماد برای ایشان بود، تا اینکه در ساعت بیست و دو و بیست دقیقهٔ سه شنبه یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ در تاریکی شب در حالی که از یکی از جلسات فکری سیاسی بیرون آمده بود با گلولهٔ گروه نادان و جنایتکار فرقان که به مغزش اصابت نمود به شهادت می‌رسد و امام و امت اسلام در حالی که امیدها به آن بزرگمرد بسته بودند در ماتمی عظیم فرو می‌روند. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهّرش.

نامهٔ تاریخی استاد مطهری (ره) به امام خمینی (ره)

نامهٔ ذیل در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی یعنی حدود یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و زمانی که امام خمینی(ره) در نجف اشرف اقامت داشته‌اند از سوی استاد شهید مطهری برای ایشان ارسال شده و در آن به مهمترین مسائل نهضت اسلامی اشاره شده است:

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی مولینا امیرالمؤمنین و امام المتقین و قائد الغرّ المحجّلین و السلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.

استاد و مقتدای بزرگوارم! حوادث ناگوار پی‌درپی برای اسلام از یک طرف، و روشن‌بینی‌ها و اقدامات مثبت و منفیِ به موقع و صحیح آن استاد بزرگوار از طرف دیگر، موجب شده که روزبه روز جدّی‌تر و با خلوص و صمیمیت بیشتر آرزو کنم و از خداوند متعال مسألت نمایم که وجود مبارک آن رهبر عظیم‌الشأن را برای همه مسلمانان مستدام بدارد،

اللّهم آمین. خدا را گواه می‌گیرم که کمتر اتفاق می‌افتد که در حال یا مقام و موقف دعایی این وظیفه را فراموش کنم و امیدوارم که مشمول دعوات خیریه شما بوده باشم.

درحدود دو ماه پیش از اروپا عریضه‌ای تقدیم داشتم و مایلم بدانم رسیده یا خیر. در اینجا جریانهای پیچیده و گمراه کننده‌ای وجود دارد که توجه و آگاهی حضرتعالی ضرورت دارد:

اول اینکه شاید به قدر کافی مستحضر باشید که نفوذ افکار مارکسیستی تا برخی محافل مذهبی و در میان بعضی از دوستانی که انتظار نمی‌رفت، پیشروی کرده لااقل در حدی که با هرگونه موضعگیری ولو موضعگیری فکری در برابر آنها به استناد اینکه فعلاً صلاح نیست، مبارزه می‌شود و حتماً به هر وسیله هست باید نظر حضرتعالی وسیله بیت محترم به افرادی که واقعاً از این جهت در اشتباهند ابلاغ شود.

جریان دوم جریان به اصطلاح گروه مسمّیٰ به «مجاهدین» است. اینها در ابتدا یک گروه سیاسی بودند ولی تدریجاً به صورت یک انشعاب مذهبی دارند در می‌آیند، درست مانند خوارج که در ابتدا حرکتشان یک حرکت سیاسی بود، بعد به صورت یک مذهب با یک سلسله اصول و فروع درآمدند. کوچکترین بدعت اینها این است که به قول خودشان به «خودکفایی» رسیده‌اند و هر مقام روحانی و مرجع دینی را نفی می‌کنند. از همین جا می‌توان تا آخر خواند. دیگر اینکه در عین اظهار وفاداری به اسلام، کارل مارکس لااقل در حدّ امام جعفر صادق علیه‌السلام نزد اینها مقدس و محترم است. البته اینها آنهایی هستند که بر مسلک سابق خود باقی هستند. آنها که اعلام تغییر موضع کردند تکلیفشان روشن است. بنده هم اطلاعاتم دربارهٔ آنها مع‌الواسطه است، ولی افراد متدیّن و فهیمی که سالها

با آنها هم‌زندان بوده‌اند هستند و من معتقدم حضرتعالی از آنها ـ نه فقط از یک نفر آنها ـ جدا جدا بخواهید نظریات خود و مشهودات خود را بنویسند و خدمتتان ارسال دارند؛ و عجب این است که هنوز هستند برخی از دوستان ما و ارادتمندان شما که کارهای اینها را توجیه و تأویل می‌کنند.

مسأله سوم مسأله روحانیت است. من خود از منتقدین روحانیت بوده و هستم اما با اعتراف به مزایایش و با اعتقاد به لزوم حفظ و نگهداریش و در همان حال اصلاحش. ولی جریان غیر قابل انکار این است که تنها موضوعی که گروههای مختلف از مقامات دولتی گرفته تا کمونیستها و «منافقین خلق» و برخی جمعیتهای به ظاهر مذهبی مثل شریعتی‌ها در آن وحدت نظر دارند کوبیدن روحانیت از اساس و برداشتن این سد از میان است، البته هر دسته‌ای به منظوری؛ یکی به منظور ایجاد یک روحانیت فرمایشی به شکل اهل تسنن که مطیع دولتها باشد، و دیگری به منظور از میان برداشتن دین، و سوم و چهارم به منظور تصاحب یک قدرت مردمی که دین است و آن را بر وفق مراد تفسیر کردن. در این مقام نیز باید اظهار تأسف کنم که برخی دوستان ما طلّاب جوان و جوانان دانش‌آموز و دانشجو را بر بغض و کینهٔ روحانیین به استثنای شخص حضرتعالی پرورش می‌دهند و این برای اسلام و روحانیت عاقبت بسیار وخیمی دارد. خوب است حضرتعالی به بیت محترم دستور فرمایید از این جهت درباره دوستان و ارادتمندان تحقیق کامل بفرمایند و به کسانی که چنین روشی دارند تذکراتی داده شود.

چهارم مسأله شریعتی‌هاست. در نامه قبل معروض شد که پس از مذاکره با بعضی دوستان مشترک قرار بر این شد که بنده دیگر درباره مسائلی که به شخص او مربوط می‌شد، از قبیل صداقت داشتن و صداقت

نداشتن و از قبیل التزامات عملی سخنی نگویم ولی انحرافاتی را که در نوشته‌های او هست به صورت خیرخواهانه و نه خصمانه تذکر دهم؛ ولی اخیراً می‌بینم گروهی که عقیده و علاقه درستی به اسلام ندارند و گرایشهای انحرافی دارند با دسته‌بندیهای وسیعی درصدد این هستند که از او بتی بسازند که هیچ مقام روحانی جرأت اظهارنظر در گفته‌های او را نداشته باشد. این برنامه در مراسم چهلم او در مشهد ـ متأسفانه با حضور بعضی از دوستان خوب ما ـ و پیشتر در ماه مبارک رمضان در مسجد قبا اجرا شد تحت عنوان اینکه بعد از سیّد جمال و اقبال ـ و بیش از آنها ـ این شخص رنسانس اسلامی به وجود آورده و اسلام را نو کرده و خرافات را دور ریخته و همه باید به افکار او بچسبیم؛ ولی خوشبختانه با عکس‌العمل شدید گروهی دیگر مواجه شد و بعلاوه [با] هوشیاری و حُسن نیت امام مسجد که متوجه شد توطئه‌ای علیه روحانیت بوده در شبهای آخر فی‌الجمله اصلاح شد.

عجبا! می‌خواهند با اندیشه‌هایی که چکیدهٔ افکار ماسینیون مستشار وزارت مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا و سرپرست مبلغان مسیحی در مصر و افکار گورویچ یهودی ماتریالیست و اندیشه‌های ژان‌پل سارتر اگزیستانسیالیست ضد خدا و عقاید دورکهایم جامعه‌شناس ضد مذهب است، اسلام نوین بسازند، پس و علی الاسلامِ السلام.

به خدا قسم اگر روزی مصلحت اقتضا کند که اندیشه‌های این شخص حلّاجی شود و ریشه‌هایش به دست آید و با اندیشه‌های اصیل اسلامی مقایسه شود صدها مطلب به دست می‌آید که بر ضد اصول اسلام است و بعلاوه بی‌پایگی آنها روشن می‌شود. من هنوز نمی‌دانم فعلاً چنین وظیفه‌ای دارم یا ندارم؛ ولی با اینکه می‌بینم چنین بُت‌سازی می‌شود، فکر

می‌کنم که تعهدی که درباره این شخص دارم دیگر ملغی است، در عین حال منتظر اجازه و دستور آن حضرت می‌باشم. کوچکترین گناه این مرد بدنام کردن روحانیت است. او همکاری روحانیت با دستگاههای ظلم و زور علیه تودهٔ مردم را به صورت یک اصل کلّی اجتماعی درآورد، مدّعی شد که مَلِک و مالک و ملّا و به تعبیر دیگر تیغ و طلا و تسبیح همیشه درکنار هم بوده و یک مقصد داشته‌اند. این اصل معروف مارکس و به عبارت بهتر مثلث معروف مارکس راکه دین و دولت و سرمایه سه عامل همکار بر ضد خلقند و سه عامل از خود بیگانگی بشرند به صد زبان پیاده کرد، منتها به جای دین، روحانیت را گذاشت؛ نتیجه‌اش این شد که جوان امروز به اهل علم به چشم بدتری از افسران امنیتی نگاه می‌کند و خدا می‌داند که اگر خداوند از باب «وَ یَمْکُرونَ وَ یَمْکُرُ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ خَیْرُ الْماکِرین» درکمین او نبود او در مأموریت خارجش چه به سر روحانیت و اسلام می‌آورد. تبلیغاتی دراروپا و آمریکا له او اززهد و ورع و پارسایی تا خدمت به خلق و فداکاری و جهاد در راه خدا و پاکباختگی در راه حق شده است و بسیار روشن است که دستهای مرموزی درکاربوده و دوستان خوب شما دراروپا و آمریکا اغفال شده‌اند. من لازم می‌دانم که حضرتعالی گاهی برخی افراد بصیر را ولو به طور خفا به اروپا و آمریکا بفرستید، جریانها را از نزدیک ببینند و گزارش دهند که به عقیده بعضی از دوستانتان در آنجا پاره‌ای از حقایق از حضرتعالی کتمان می‌شود. گروههای چهارگانه فوق با من به حساب اینکه تا اندازه‌ای اهل فکر و نظر و بیان و قلم هستم به شدّت مبارزه می‌کنند، شایعه برایم می‌سازند، جعل و افترا می‌بندند به طوری که خود را مصداق آن شعر فارسی می‌بینم که محقق اعظم خواجه نصیرالدین طوسی درآخر شرح اشارات به عنوان زبان حال خود آورده است:

به گردا گرد خود چندان که بینم بلا انگشتری و من نگینم

ولی به لطف و عنایت پروردگار و توجهات اولیاء دین هراسی به خود راه نخواهم داد، این مقدار بَثّ شکویٰ را جز به مثل حضرتعالی که استاد عالیقدر و به جای پدرم هستید نمی‌کنم. من الان مرکز ثقل حملات این گروهها هستم، اگر بفرمایید ایستادگی کن ایستادگی می‌کنم؛ اگر بفرمایید مصلحت نیست، خود را کنار می‌کشم.

بار دیگر تکرار می‌کنم من جدّاً از خداوند متعال طول عمر برای شما می‌خواهم و فوق‌العاده نگرانم که اگر خدای ناخواسته پای حضرتعالی که تنها شخصیتی هستید که همهٔ این گروهها از او حساب می‌برند از میان برود اوضاع فوق‌العاده ناراحت‌کننده خواهد بود. ای بسا که گروههای منحرف و منتحل، مقاصد شوم خود را با نام حضرتعالی تعقیب کنند. این است که لازم می‌دانم به هر شکل و صورت هست، به وسایل مختلف، حضرتعالی نظرتان را دربارهٔ راهها و روشها و مسلکهای مختلف روشن و روشن‌تر بفرمایید و حتی لازم است به بعضی دوستان به طور خصوصی تذکراتی بدهید. شنیدم به یکی از دوستان مشهد که اخیراً به نجف مشرف شده بوده است تذکرات مفیدی داده‌اید و دورادور اطلاع دارم که مؤثر بوده و در روش ایشان که اخیراً خیلی خطرناک شده بود مؤثر واقع شده و الحمدلله.

خوب است اطلاع داشته باشید که در ماههای آخر عمر شریعتی بنده مکرّر وسیله اشخاص مختلف به او پیغام دادم که در نوشته‌های تو مطالبی هست بر ضد اسلام و لازم است اصلاح شود، من حاضرم در حضور جمعی صاحبنظر و یا تنها، هر طور خودت مایل باشی، به تو ثابت کنم، اگر ثابت شد خودت آنها را ولو به نام خودت نه به نام من اصلاح کن و شأن تو بالا

هم خواهد رفت و الّا مجبورم از تو صریحاً و مستدل انتقاد کنم و برایت گران تمام خواهد شد. آخرین شخصی که از طرف او نزد من آمد، اظهار داشت که او حاضر است اختیار بدهد به آقای محمدتقی جعفری و آقای محمدرضا حکیمی که از آثارش انتقاد کنند و در نهایت امر تو صحّه بگذاری، من گفتم بسیار خوب ولی به شرط اینکه کتباً بنویسد. مقارن با حرکتش به خارج اطلاع پیدا کردم که تنها به آقای حکیمی نوشته که شما مجازی نوشته‌های مرا نقد کنی. در اروپا خبر موثّق این بود که گفته بود تا یک سال کاری نخواهم کرد جز اصلاح نوشته‌های خودم و یکی از دوستان نزدیک حضرتعالی نقل کرد که به او گفته بود منتظرم فلانی به اروپا بیاید، راجع به اصلاح کتابهایم با او مشورت کنم، و البته من این جهت را تحسین کردم و دلیل حُسن نیت او و سوءنیت اطرافیانش در ایران گرفتم. روی این حساب می‌بایست از نشر آثارش قبل از اصلاح و تجدیدنظر لااقل وسیله آقای حکیمی که کتباً به او اجازه داده است جلوگیری شود؛ ولی افرادی که اخیراً تصمیم گرفته‌اند او را مظهر رنسانس اسلامی قرار دهند و راه را برای اظهارنظرهای خود در اصول و فروع اسلام بازکنند در شعاع وسیعی به نشر و تکثیر همه آثار او پرداخته‌اند. بنده فکر می‌کنم اگر صلاح می‌دانید به برخی از ارادتمندان خودتان در اروپا و آمریکا که ضمناً ناشر آثار و افکار او هستند یادآوری فرمایید که قبل از انجام اصلاحات وسیله آقای حکیمی یا گروهی که خودتان تعیین می‌فرمایید از نشر آثارش جلوگیری شود و اگر هم صلاح نمی‌دانید که در کار او مستقیماً دخالتی فرمایید راه دیگری باید اندیشید.

بسیار خوب است و برای شناختن ماهیت این شخص لازم است که حضرتعالی مجموعه مقالات او را در کیهان که یک سال و نیم پیش چاپ

شد شخصاً مطالعه فرمایید. این مقالات دو قسمت است: یک قسمت بر ضد مارکسیسم است که مقالات خوبی بود و ایرادهای کمی از نظر معارف اسلامی داشت، ولی قسمت دوم مقالاتی بود دربارهٔ ملیّت ایرانی (و مستقلاً ماشین شده) و در حقیقت فلسفه‌ای بود برای ملیّت ایرانی و قطعاً تاکنون احدی از ملیّت ایرانی به این خوبی و مستند به یک فلسفهٔ امروزپسند دفاع نکرده است. شایسته است نام آن را «فلسفه رستاخیز» بگذاریم. خلاصهٔ این مقالات که یک کتاب می‌شود، این بود که ملاک ملیّت، خون و نژاد که امروز محکوم است نیست، ملاک ملیّت فرهنگ است و فرهنگ به حکم اینکه زادهٔ تاریخ است نه چیز دیگر، در ملتهای مختلف، مختلف است؛ فرهنگ هر قوم روح آن قوم و شخصیت اجتماعی آنها را می‌سازد؛ خود و «من» واقعی هر قوم فرهنگ آن قوم است؛ هر قوم که فرهنگ مستمر نداشته نابود شده است؛ ما ایرانیان فرهنگ دو هزار و پانصدساله داریم که ملاک شخصیت وجودی ما و من واقعی ما و خویشتن اصلی ماست، در طول تاریخ حوادثی پیش آمد که خواست ما را از خود واقعی ما بیگانه کند ولی ما هر نوبت به خود آمدیم و به خود واقعی خود بازگشتیم؛ آن سه جریان عبارت بود از حمله اسکندر، حمله عرب، حمله مغول. در این میان بیش از همه درباره حمله عرب بحث کرده و نهضت شعوبیگری را تقدیس کرده است، آنگاه گفته اسلام برای ما ایدئولوژی است و نه فرهنگ؛ اسلام نیامده که فرهنگ ما را عوض کند و فرهنگ واحدی به وجود آورد، بلکه تعدد فرهنگها را به رسمیّت می‌شناسد همان‌طوری که تعدد نژادی را یک واقعیّت می‌داند؛ آیهٔ کریمهٔ «اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثیٰ وَ جَعَلْناکُمْ شُعوباً وَ قَبائِلَ ...» ناظر به این است که اختلافات نژادی و اختلافات فرهنگی که اوّلی ساخته طبیعت است و دومی تاریخ، باید به جای خود محفوظ باشد.

ادّعا کرده که ایدئولوژی ما روی فرهنگ ما اثر گذاشته و فرهنگ ما روی ایدئولوژی ما، لهذا ایرانیّت ما ایرانیّت اسلامی شده است و اسلام ما اسلام ایرانی شده است. با این بیان عملاً و ضمناً ـ نه صریحاً ـ فرهنگ واحد به نام فرهنگ اسلامی را انکار کرده است و صریحاً شخصیتهایی نظیر بوعلی و ابوریحان و خواجه نصیرالدین و ملاصدرا را وابسته به فرهنگ ایرانی دانسته است؛ یعنی فرهنگ اینها ادامه فرهنگ ایرانی است. این مقالات بسیار خواندنی است؛ در انتساب آنها به او شکی نیست، به بعضی‌ها مثل آقای خامنه‌ای و آقای بهشتی گفته مال من است، ولی مدعی شده که من اینها را چندین سال پیش نوشته‌ام و اینها آنها را پیدا کرده و چاپ کرده‌اند؛ درصورتی که دلائل به قدرکافی هست که مقالات، جدید است. به هر حال مطالعه حضرتعالی بسیار مفید است.

این روزها سؤال وجوابی از حضرتعالی مورخ شعبان ۹۷ منتشر شد که اثر بسیار مطلوبی از نظر انحرافات منتحلین داشت و عجب این است که شایع کرده‌اند این سؤال و جواب وسیله فلانی تهیه شده است. به آنها گفتم شما با این اتهام، به آقا اهانت می‌کنید، گویی ایشان از خود رأی ندارند و تابع رأی مثل منی هستند.

خبر عجیب دیگر این است که اخیراً آزادی غیر مترقّبی به دسته‌جات مختلف مخصوصاً دسته‌جات سیاسی داده شده است. البته نسبت به روحانیین به مقیاس بسیارکمتری داده شده، ممنوعیتهای آنها غالباً به حال خود باقی است. این تبعیض نیز سؤال‌انگیز است.

خدمت آقازادگان عظام دامت برکاتهم عرض سلام این بنده را ابلاغ فرمایید. والسلام علیکم و رحمة الله و نلتمس منکم الدّعاء.

نـــامۀ امــام خمــینی بــه اســتاد
مطهری پس از شهادت آیت‌الله
ســــیّد مــــــصطفی خمــــینی

۲۵ ذی الحجّة ۹۷

بسمه تعالی

به عرض می‌رساند سلامت و توفیق جنابعالی را از خداوند تعالیٰ خواستار است.

اینجانب در این حادثه لازم است از عموم آقایان که محبّت و عطوفت نموده‌اند تشکّر کنم و چون برای هریک میسور نیست که جداگانه و به نحو تفصیل عرض تشکّر نمایم از جنابعالی که در این امر شریک هستید مستدعی است که از حضراتی که در مسجد ارک مجلس داشتند و از قرار مذکور تلگراف نموده‌اند از قِبَل اینجانب به طور تلفونی یا هر نحو مقتضی می‌دانید تشکّر کنید. من گرچه تشکر عمومی نموده‌ام لکن بخصوص آن آقایان محترم چه روحانیون و اعلام و چه خطبا، و چه دانشمندان و مهندسین و دکترها و غیرهم لازم است اظهار امتنان و تشکّر نمایم و چون جنابعالی با همه روابط دارید و راه را خوب می‌دانید زحمت افزا شدم. از خداوند سلامت و سعادت همه را خواستارم. والسّلام علیکم و رحمةالله.

روح‌الله الموسوی الخمینی

پیام امام خمینی به مناسبت شهادت استاد مطهری

بسم الله الرحمن الرحیم

انّا لله و انّا الیه راجعون

اینجانب به اسلام و اولیای عظیم‌الشأن و به ملت اسلام و خصوص ملت مبارز ایران، ضایعهٔ اسف‌انگیز شهید بزرگوار و متفکر و فیلسوف و فقیه عالیمقام مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی مطهری قُدِّسِ سِرُّه را تسلیت و تبریک عرض می‌کنم؛ تسلیت در شهادت شخصیتی که عمر شریف و ارزندهٔ خود را در راه اهداف مقدّس اسلام صرف کرد و با کجرویها و انحرافات مبارزهٔ سرسختانه کرد؛ تسلیت در شهادت مردی که در اسلام‌شناسی و فنون مختلفهٔ اسلام و قرآن کریم کم‌نظیر بود. من فرزند بسیار عزیزی را از دست داده‌ام و در سو او نشستم که از شخصیتهایی بود که حاصل عمرم محسوب می‌شد. در اسلام عزیز به شهادت این فرزند برومند و عالم جاودان ثُلمه‌ای وارد شد که هیچ چیز جایگزین آن نیست. و تبریک از داشتن این شخصیتهای فداکار که در زندگی و پس از آن با جلوهٔ خود نورافشانی کرده و می‌کنند. من

در تربیت چنین فرزندانی که با شعاع فروزان خود مردگان را حیات می‌بخشند و به ظلمتها نور می‌افشانند، به اسلام، بزر   مربّی انسانها و به امت اسلامی تبریک می‌گویم. من اگرچه فرزند عزیزی که پارهٔ تنم بود از دست دادم لکن مفتخرم که چنین فرزندان فداکاری در اسلام وجود داشت و دارد.

«مطهّری» که در طهارت روح و قوّت ایمان و قدرت بیان کم‌نظیر بود، رفت و به ملأ اعلیٰ پیوست، لکن بدخواهان بدانند که با رفتن او شخصیت اسلامی و علمی و فلسفی‌اش نمی‌رود.

ترورها نمی‌توانند شخصیت اسلامی مردان اسلام را ترور کنند. آنان بدانند که به خواست خدای توانا ملت ما با رفتن اشخاص بزر   در مبارزه علیه فساد و استبداد و استعمار مصمم‌تر می‌شود. ملت ما راه خود را یافته و در قطع ریشه‌های گندیدهٔ رژیم سابق و طرفداران منحوس آن از پای نمی‌نشینند. اسلام عزیز با فداکاری و فدایی دادن عزیزان رشد نمود. برنامهٔ اسلام از عصر وحی تاکنون بر شهادت توأم با شهامت بوده است. قتال در راه خدا و راه مستضعفین در رأس برنامه‌های اسلام است. **وَ مالَكُمْ لا تُقاتِلونَ فی سَبیلِ اللهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدان.**

اینان که شکست و مر   خود را لمس نموده و با این رفتار غیرانسانی می‌خواهند انتقام بگیرند یا به خیال خام خود مجاهدین در راه اسلام را بترسانند، بدگمان کرده‌اند. از هر موی شهیدی از ما و از هر قطرهٔ خونی که به زمین می‌ریزد انسانهای مصمّم و مبارزی به وجود می‌آید.

شما مگر تمام افراد ملت شجاع را ترور کنید، والّا ترور فرد

هرچه بزر   باشد برای اعادهٔ چپاولگری سودی ندارد. ملتی که با اعتقاد به خدای بزر   و برای احیای اسلام بپا خاسته با این تلاشهای مذبوحانه عقبگرد نمی‌کند. ما برای فداکاری حاضر و برای شهادت در راه خدا مهیّا هستیم.

اینجانب روز پنجشنبه ۱۳ اردیبهشت ۵۸ را برای بزرگداشت شخصیتی فداکار و مجاهد در راه اسلام و ملّت عزای عمومی اعلام می‌کنم و خودم در مدرسه فیضیّه روز پنجشنبه و جمعه به سو می‌نشینم. از خداوند متعال برای آن فرزند عزیز اسلام رحمت و غفران و برای اسلام عزیز عظمت و عزت مسئلت می‌نمایم. سلام بر شهدای راه حق و آزادی.

روح‌الله الموسویّ الخمینی

۵۸/۲/۱۲

سخنرانی امام خمینی در مدرسهٔ فیضیه به مناسبت شهادت استاد مطهری

اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم
بسم الله الرّحمن الرّحیم

یکی از فرقهای مکتب اسلام، مکتب توحید با مکتبهای انحرافی، مکتبهای الحادی این است که رجال این مکتب شهادت را برای خودشان فوز عظیم می‌دانند (**یا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فاَفوزَ فَوْزاً عَظیماً**)، از شهادت استقبال می‌کنند، چون قائل هستند به اینکه مابعد این عالم طبیعت عالمهای بالاتر، نورانی‌تر از این عالم است. مؤمن در این عالم در زندان است و بعد از شهادت از زندان بیرون می‌رود. این یکی از فرقهایی است که بین مکتب توحید با سایر مکتبهاست. جوانهای ما شهادت را طالب‌اند؛ علمای متعهّد ما برای شهادت پیشقدم می‌شوند. آنهایی که به خدا و به روز جزا اعتقاد ندارند، آنها باید از موت بترسند؛ آنها از شهادت باید بترسند. ما و شاگردان مکتب توحید از شهادت نمی‌هراسیم، نمی‌ترسیم. بیایند امتحان کنند چنانکه امتحان کردند. و یکی از نکته‌هایی که مافوق حدیث تحقّق پیدا کرده، این است که «**یُؤَیَّدُ هٰذَا الدّینُ بِرَجُلٍ فاجِرٍ**» با مردهای فاجر، به ارادهٔ خدا این دین ما تأیید می‌شود. به واسطهٔ محمدرضا،

این مرد فاجر، خواهی نخواهی این دین تأیید شد. برای اینکه هرچه ظلم بیشتر باشد و هر چه ستمکاری بیشتر باشد، دین عدل بیشتر تأیید می‌شود. ظالم با احکام، با اعمال ظالمانهٔ خودش دین عدل را تأیید می‌کند و لایزال این طور بوده است.

فرعون با فرعونیت و طغیانش دین موسی را تأیید می‌کند و ابوسفیان با طغیان، دین رسول اکرم را تأیید می‌کند و محمدرضا با طغیان و عصیان و جور و ستم، دین اسلام را تأیید می‌کند. همان‌طوری که از قشر متفکّرین روحانی، دین ما تأیید می‌شود، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که از قشرهای فاسد هم، از رجل فاجر هم، دین اسلام و دین خدا تأیید می‌شود، و آن به همین معناست که گفتم. نه تأیید می‌کند، تأیید می‌شود **(لایَزالُ یُؤَیَّدُ هٰذَا الدّینُ بِرَجُلٍ فاجِرٍ)**.

این رجل فاجری که خون عزیز ما را به زمین ریخت، دین خدا را تأیید کرد، یعنی خدا دین خودش را به او تأیید کرد. با ریختن خون عزیز ما انقلاب ما تأیید شد. این انقلاب باید زنده بماند؛ این نهضت باید زنده بماند، و زنده ماندنش به این خونریزیهاست. بریزید خونها را، زندگی ما دوام پیدا می‌کند؛ بکشید ما را، ملّت ما بیدارتر می‌شود. ما از مر نمی‌ترسیم و شما هم از مر ما صرفه ندارید.

دلیل عجز شماست که در سیاهی شب متفکران ما را می‌کشید؛ برای اینکه «منطق» ندارید، اگر منطق داشتید که صحبت می‌کردید؛ لکن منطق ندارید. منطق شما ترور است؛ منطق اسلام ترور را باطل می‌داند. او منطق دارد. لکن با ترور شخصیتهای بزر

ما، شخصهای بزر ما، اسلام ما تأیید می‌شود. نهضت ما زنده شد؛ در تمام اقشار ایران باز زندگی از سر گرفت؛ اگر سستی و ضعفی پیدا کرده بود زنده شد. اگر نبود شهادت این مرد بزر و اگر این مرد بزر در بستر خودش مرده بود، این تأیید نمی‌شد، این موج بر نمی‌خاست. الان موجی در همهٔ دنیا، همهٔ دنیایی که به اسلام علاقه دارند، بلند شد؛ سایر کشورها هم. برادران من! از موت نترسید:

آنکه مردن پیش چشمش تهلُکه است
نهی لاتُلْقوا بگیرد او به دست

مردن تهلکه نیست، مردن حیات است. آن عالم حیات است. این عالم مرده است. از مردن نترسید و نمی‌ترسید. آنها باید بترسند که مردن را از بین رفتن می‌دانند، هلاک و فنا می‌دانند. چرا مسلمین از موت بترسند؟! چرا علما از موت بترسند؟! این مکتب باقی است، مکتب اسلام باقی است، این نهضت باقی است، تا این ریشه‌های گندیده هم زیر خاک برود، تا این ریشه‌های گندیده هم قطع بشود، تا این توطئه‌های ضعیف هم خنثی بشود.

خداوند شما را تأیید کند. خداوند برادرهای ما را، خواهرهای ما را تأیید کند که همه برای اسلام مفید هستید و همه نهضت را به پیش بردید. الان هم همه با هم به پیش.

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پیام امام خمینی به مناسبت اولین سالگرد شهادت استاد مطهری

بسم الله الرّحمن الرّحیم

گرچه انقلاب اسلامی ایران به رغم بدخواهان و ماجراجویان به خواست و توفیق خداوند متعال به پیروزی رسید و نهادهای اسلامی انقلابی یکی پس از دیگری در ظرف تقریباً یک سال با آرامش و موفقیت انجام گرفت، لکن بر ملت ما و به حوزه‌های اسلامی و علمی خسارتهای جبران‌ناپذیر به دست منافقین ضد انقلاب واقع شد، همچون ترور خائنانهٔ مرحوم دانشمند و اسلام‌شناس عظیم‌الشأن حجة‌الاسلام آقای حاج شیخ مرتضی شهید مطهری رحمة‌الله علیه.

اینجانب نمی‌توانم در این حال[1]، احساسات و عواطف خود را نسبت به این شخصیت عزیز ابراز کنم. آنچه باید عرض کنم دربارهٔ او، آن است که وی خدمتهای ارزشمندی به اسلام و علم نمود و موجب تأسف بسیار است که دست خیانتکار، این درخت ثمربخش را از حوزه‌های علمی و اسلامی گرفت و همگان را از ثمرات ارجمند آن محروم نمود.

مطهری فرزندی عزیز برای من و پشتوانه‌ای محکم برای

---

۱. [اشاره به ایّام ناراحتی قلبی امام است.]

حوزه‌های دینی و علمی و خدمتگزاری سودمند برای ملت و کشور بود. خدایش رحمت کند و در جوار خدمتگزاران بزر اسلام جایگزین فرماید.

اکنون شنیده می‌شود که مخالفین اسلام و گروههای ضد انقلاب درصدد هستند که با تبلیغات اسلام‌شکن خود دست جوانان عزیز دانشگاهی ما را از استفاده از کتب این استاد فقید کوتاه کنند. من به دانشجویان و طبقهٔ روشنفکران متعهد توصیه می‌کنم که کتابهای این استاد عزیز را نگذارند با دسیسه‌های غیر اسلامی فراموش شود. از خداوند متعال توفیق همگان را خواهانم.

والسّلام علی عبادالله الصّالحین

روح‌الله الموسویّ الخمینی

۱۳۵۹/۱/۳۰

پیام امام خمینی به مناسبت دومین سالگرد شهادت استاد مطهری

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سالروز شهادت شهیدی مطهّر است که در عمر کوتاه خود اثرات جاویدی به یادگار گذاشت که پرتوی از وجدان بیدار و روح سرشار از عشق به مکتب بود. او با قلمی روان و فکری توانا در تحلیل مسائل اسلامی و توضیح حقایق فلسفی با زبان مردم و بی‌قلق و اضطراب به تعلیم و تربیت جامعه پرداخت. آثار قلم و زبان او بی‌استثناء آموزنده و روانبخش است و مواعظ و نصایح او که از قلبی سرشار از ایمان و عقیدت نشأت می‌گرفت، برای عارف و عامی سودمند و فرحزاست.

امید آن بود که از این درخت پرثمر میوه‌های علم و ایمان بیش از آنچه بجا مانده، چیده شود و دانشمندانی پربها تسلیم جامعه گردد. مع‌الاسف دست جنایتکاران مهلت نداد و جوانان عزیز ما را از ثمرهٔ طیّبهٔ این درخت برومند محروم نمود، و خدای را شکر که آنچه از این استاد شهید باقی است با محتوای غنی خود مربّی و معلّم است.

مرحوم شهید استاد مطهری به ابدیّت پیوست؛ خدایش با رحمت خود با موالیانش محشور فرماید.

روح‌الله الموسوی الخمینی

۱۳۶۰/۲/۹

بیانات امام خمینی به مناسبت سومین سالگرد شهادت استاد مطهری

...و چون روز منطبق است با سالروز وفات مرحوم مطهّری رحمه الله، من باید یک کلمه هم از آن به شما عرض کنم. مرحوم آقای مطهّری یک فرد بود، جنبه‌های مختلف در او جمع شده بود، و خدمتی که به نسل جوان و دیگران مرحوم مطهّری کرده است، کم کسی کرده است. آثاری که از او هست، بی‌استثناء همهٔ آثارش خوب است و من کس دیگری را سراغ ندارم که بتوانم بگویم بی‌استثاء آثارش خوب است. ایشان بی‌استثناء آثارش خوب است، انسانساز است، برای کشور خدمت کرده، در آن حال خفقان خدمتهای بزر کرده است این مرد عالیقدر. خداوند به حقّ رسول اکرم او را با رسول اکرم محشور بفرماید...

پیام علامه طباطبایی (ره)

باسمه تعالی

به یاد یک شخصیت علمی و فلسفی که با درگذشت خود دنیایی را غرق اسف و جهان فضل و دانش را با از میان رفتن خود عزادار نمود.

مرحوم مغفور مطهّری که دانشمندی بود متفکّر و محقّق، دارای هوشی سرشار و فکری روشن و ذهنی واقع‌بین، تألیفاتی که از خود به یادگار گذاشته و تحقیقاتی که در اطراف مقاصد علمی و برهانی نگاشته و در لابلای کتابهایش به چشم می‌خورد، اعجاب‌آور است.

مرحوم مطهّری با تاریخ زندگی پرارزش و سعادتمند خود که پر از تلاش علمی و تفکّر فلسفی بود به شیفتگان علم و فلسفه پیغامی رسا و پرارزش می‌فرستد که از کوشش و تلاش کمالی هرگز آرام ننشسته و مجاهدهٔ علمی و کمالی را هرگز فراموش نکنند و حیات خود راکه بهترین متاع انسانی است در بازار حقایق به حیات معنوی ـ که حیات عالی انسانی است و تا دنیا دنیاست بقای ابدی دارد ـ تبدیل کنند و در این چند روز زندگی شیفته و فریفتهٔ شخصیّتهای ساختگی و خیالی نباشند.

آری، یک راه باریکی که یک مرد دانشمند به حقایق باز کند، برای وی حیات ابدی می‌بخشد و از دنیا و مافیها ارزنده‌تر است.

محمّدحسین طباطبایی